

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۱/۱۰

* تاریخ تأیید مقاله: ۹۳/۴/۲۵

ایرانیان و اشاعه‌ی فرهنگ تشیع (دوره‌ی عادلشاهیان در هند)

دکتر جلال جعفرپور* - دکتر زینب اصلانی**

چکیده

روابط فرهنگی زمینه ساز دیالوگ فرهنگهاست؛ مهاجرت و فرهنگ‌پذیری دو روی سکه‌اند و هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند؛ در مهاجرت الگوها و خصوصیات فرهنگی از فرهنگی به فرهنگ دیگر انتقال می‌یابد که به آن اشاعه‌ی فرهنگی می‌گوییم. در این تحقیق به بررسی نقش ایرانیان و گسترش فرهنگ تشیع در دوره عادلشاهیان که در سال (۱۴۹۰ تا ۱۶۸۶ میلادی / ۸۷۶-۱۰۹۷ قمری) در شهر بیجاپور (Bijapur) بخشی از دکن در جنوب هند حکومت می‌کردند، پرداخته خواهد شد. سر سلسله‌ی این خاندان یوسف عادلشاه، که در ساوه بزرگ شده است؛ وی در آغاز جوانی از ایران به هندوستان رفت، پس از ورود به هند به خدمت حکام و سلاطین بهمنی درآمد و بعد از مدتی با عنوان عادلخانی از طرف خواجه محمود گاوان وزیر ایرانی محمود شاه بهمنی به عنوان حاکم بیجاپور منصوب شد. کتابخانه سلطنتی بیجاپور که متعلق به اوج گسترش فرهنگ اسلامی در این شهر است، امروزه مجموعه‌ای ارزشمند از آثار خطی و چاپی را در خود جای داده است. مینیاتورهای با ارزش به جای مانده در این شهر بیانگر نفوذ هر چه بیشتر فرهنگ و هنر ایرانی در بیجاپور است. اندیشه‌های

*. دکتری انسان‌شناسی

** . دانشجوی دکتری فلسفه

صوفی و شیعی تا پیش از عادلشاهیان توسط صوفیان و شیعیان برجسته در جامعه دکن ترویج یافته بود، اما عادلشاهیان به عنوان اولین حکومتی بودند که تشیع را به عنوان مذهب رسمی قلمرو خود برگزیدند. یوسف عادلشاه بنیانگذار عادلشاهی متأثر از اندیشه‌های محمود گاوآن وزیر ایرانی شیعه مذهب بهمنیان و نیز تحت حمایت دولت صفویه دست به چنین اقدامی زد؛ اعلان این خبر باعث تشویق عده زیادی از ایرانیان برای مهاجرت به سوی دکن شد. باید توجه داشته باشیم که فرهنگ تشیع از ایران وارد هند می‌شود.

واژگان کلیدی: شیعه در هند، عادلشاهیان، یوسف عادل‌شاه، ایرانیان، اشاعه فرهنگ

مقدمه

دین مبین اسلام (تشیع) بیشتر از ایران به هند رفت به این معنا که مردم در آن ممالک، اسلام را از فارسی درک نمودند و آنان اغلب بدست مبلغان و صوفیان و عارفان ایرانی بدین اسلام مشرف شدند. مسلمانان شبه قاره هند احادیث و تفاسیر قرآن را بوسیله مترجمان آنها بفارسی شناختند. رفت و آمد مهاجران از ایران به هند، موجبات تأثیر و تأثر فرهنگی بیشتری به وجود آورد و از سده دهم هجری، در دوره ۹ صفویه در ایران، و تیموریان در هند، این روابط همه جانبه گسترش یافت، حضور سلسله عادلشاهیان در بیجاپور که بخشی از دکن بود، به سبب نزدیکی با پادشاهان صفوی بویژه از نظر اعتقادی و دینی موجب مهاجرت بیشتر بدان خطه شد. عادلشاهیان به اینیه اهتمام فراوان داشتند و پایتخت خود بیجاپور را به یکی از عالیترین نمونه‌های معماری اسلامی در هند مبدل ساختند. بدنبال آن متفکران و دانشمندان شیعه در هند به طور چشمگیری علوم و فلسفه را غناء بخشیده‌اند، از آغاز تاریخ اسلام تا پایان قرن هجدهم شیعیان تولد یافته در هند، حیات فکری کشور را آغاز کردند، در نتیجه تاریخ شکل‌گیری شیعیان در هند، همان تاریخ مهاجران ایرانی است که آمیزه‌ای از بهترین آثار فکری کشور خود با فرهنگ و جامعه هنری را فراهم آوردند، پیشرفت ترویج و اشاعه‌ی فرهنگ اسلام تشیع و تصوف اسلامی علاوه بر دیگر عوامل، مرهون کوششهای علماء، عرفا، مبلغان ایرانی و کتابهای فارسی نیز می باشد. در این تحقیق به نقش ایرانیان و اشاعه‌ی فرهنگ تشیع در دوره عادل شاهی توجه شده است و با بررسی خاندان‌ها در دوره حکومت دکن و تاثیرگذارترین فرد یعنی یوسف عادل شاه و بدنبال آن حکومت عادلشاهی و ترویج تشیع که با فرهنگ ایرانی عجین است، از عناصر اصلی این تحقیق می باشد.

خاندان‌های ایرانی حکومتی در دکن

باید توجه داشت که مهاجران تنها مسیحیان و زردشتیان ایرانی نبودند که در دکن پدیدار شدند، بلکه پس از قبول دین مبین اسلام جمع زیادی از مهاجران را مسلمانانی تشکیل می‌دادند که به دلیل رفتار اهانت‌آمیز و در عین حال، سنگ‌دلانه حکام اموی، عباسی و حتی حکام ایرانی رهسپار هند شدند. آنچه مشوق ایرانیان در مهاجرت به هند بود اعتقاد هندوان به فرهنگ پر بار بهکتی^۱ (عشق یا سلوک هندی بود) که حق حیات را حتی برای دشمنان خود قائل بودند. شعار هندوان که «جیو اور جینه دو»؛ زندگی کن و بگذار دیگران زندگی کنند» باعث شده بود که هند از دیرباز مأمنی برای ایرانیان به رغم اعتقادات مختلف آنها که چه بسا با عقاید و باورهای هندوان در تضاد بود باشد. شماری اندک، اما صاحب نفوذ که به هند مهاجرت کردند صوفیان بودند که نقش عمده‌ای در ترویج اسلام در هند ایفا نمودند. در اینجا بود که نخستین سلسله ایرانی به نام بهمنی در دکن پایه گذاری شد. علاءالدین حسن، بنیان‌گذار سلسله بهمنی، نسب خود را به بهمن فرزند اسفندیار، شاهزاده کیانی رسانده و بنابراین، سلسله‌ای که بنیاد نهاده بود به بهمنی شهرت یافت. سلسله بهمنی از عوامل اصلی حضور گسترده ایرانیان در دکن بود.

به تدریج، شخصیت‌های صاحب نامی در هند پیدا شدند که شاخص‌ترین آنها خاندان شاه نعمت‌اله ولی، محمود گاوان گیلانی، صدر جهان شوشتری و غیره بودند. تشیع در قرن نهم و دهم هجری توسط بعضی از خاندان‌های حکومت‌گر مسلمان، مذهب رسمی دکن برگزیده شد.

این سلسله‌ها (شیعیان)، از بهمنیانی که اولین حکومت مستقل مسلمان در جنوب هند بودند، منشعب شدند. بهمنیان در دوره حکومت خویش به حمایت بی‌دریغ از سادات و شیعیان همت گماردند. سلاطین بهمنیه، که خود ایرانی بودند، ارتشیان دانشمندان و تاجران ایرانی را به اقامت در کشورشان ترغیب و تشویق می‌کردند. آنان هیچ فرصتی را برای آماده کردن زمینه رشد تشیع در دکن، از دست نمی‌دادند. بهمنیان به رغم اعتقاد به تسنن در سراسر دوره حکومت خویش به سادات و شیعیان توجه ویژه‌ای نشان دادند و تلاش فراوانی برای برقراری روابط بیشتر با این گروه و دعوت از آنان برای مهاجرت به دکن به عمل آوردند. روابط گسترده میان دکن و شیعیان و سادات مدینه، مکه، نجف و کربلا، حمایت بهمنیان از ایرانیان و

سادات و نیز اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی در ایران و عراق متقارن شکل‌گیری این خاندان، باعث شد گروه فراوانی از شیعیان ایران و سایر سرزمین‌های اسلامی به این منطقه مهاجرت کنند و برخی از آنان به مناصب و پست‌های مهم دست یابند. این شیعیان مهاجر اولین گروهی بودند که باعث آشنایی دکن با فرهنگ شیعی گردیدند (Sherwani, 1985, 275).

نهمین سلطان این خاندان، احمدشاه ولی، خود مذهب تشیع را پذیرفت و با همه توان دانشمندان و سیاستمداران شیعه در قلمرو خویش را تشویق و حمایت کرد. سلطان قلی قطب‌شاه نیز مؤسس سلسله‌ی قطب‌شاهی در گلکنده (حیدر آباد) نیز پیش از ورود به هند به مذهب شیعه اعتقاد داشت از این‌رو، بلافاصله بعد از اعلام استقلال و به تبعیت از شاه اسماعیل صفوی، مذهب شیعه را در قلمرو خویش رسمیت بخشید. در ادامه مؤسس سلسله بیجاپور (یوسف عادل‌شاه)، اولین کسی بود که تشیع را آشکارا دین رسمی اعلام نمود (هالیستر، ۲۹، ۱۳۷۳-۱۲۵).

محمود گاوآن

۱۱- خواجه عمالدین محمود گیلانی مشهور به محمود گاوآن، ملک التجار از بزرگ‌زاده‌های گیلانی در ایران بود (فرشته، ۱۳۰۱ ج ۱: ۳۵۸). او به تجارت اشتغال داشت و به همین دلیل به دکن رفت و پادشاهان بهمنی به او توجه کردند (طبا طبّا، ۱۳۵۵: ۹۶-۸۹). در سال (۸۶۱-۸۳۷ق) و در زمان حکومت احمد شاه دوم بهمنی به دربار بهمنیان راه یافت (فرشته ۱۳۰۱ ج ۱: ۸۹) و در زمان حکومت همایون شاه بهمنی، خواجه همچنان در دستگاه حکومت بهمنیان رشد کرد. او از شاه لقب ملک التجار را گرفت که از القاب مهم حکومت بهمنیان بود و به حکومت بیجاپور منصوب شد (همان: ۱۱۴-۹۴). پس از آن به وزارت رسید اوج قدرت او در زمان حکومت محمد شاه سوم بود. او در این دوره با به کارگیری وسیع ایرانیان در دستگاه حکومت به اداره قلمرو بهمنیان می پرداخت (همان، ج ۱: ۳۵۹-۳۵۸). مدیریت خردمندانه، رهبری نظامی و استعدادهای فکری او باعث شد که اعتبار دکن نه تنها در هند، بلکه در سراسر ممالک اسلامی شرق گسترش یابد (گاوآن، ۱۹۴۸: ۱۹۵).

محمود گاوآن، عالم شیعه اثناء عشری و مروج علم بود. بذل و ایثار او، اهل علم را از ترکیه و ایران به پایتخت بهمنیهای بیدر کشانید. مدرسه محمود گاوآن در بیدر با بنای عظیم آن، یادگاری از توجه او به اعتلای فکر و فرهنگ مردم می‌باشد. در این مدرسه بزرگ، بهترین استادان تدریس می‌کردند که محمود گاوآن آنها را از نواحی

مختلف به بیدر آورده بود(گاوان، ۱۹۴۸ م: ۱۲۲).

محمود گاوان تمامی منطقه جنوب هند از سواحل دریای عرب تا دریای بنگال را به تصرف خود درآورد(ریاض الانشاء: ۱۶۳). با تدبیر و دور اندیشی محمود گاوان، سرزمین بهمنیان از رونق تجاری و اقتصادی فراوانی برخوردار شد. خواجه محمود که در واقع تاجری برگزیده و آگاه از مسائل عصر بود، توانست با ایجاد روابط تجاری با خلیج فارس و اقیانوس هند، در شکوفایی اقتصادی دکن و جنوب ایران نقشی مهم ایفا کند به گونه ای که در دوره هیچ یک از پادشان بهمنی چنان ثروتی در خزانه جمع نشده بود(وثوقی، ۱۳۸۰: ۶).

روابط تجاری خواجه محمود گاوان از مرزهای ایران نیز فراتر رفته بود (اینالجیق، ۱۳۸۸: ۲۱۲). توجهی که محمود به ایرانیان داشت، بسیاری از شیعیان ایرانی با استعداد را قادر ساخت که در دکن اقامت کنند و راه را برای گسترش تشیع در آن جا هموار سازند. از پنج سلسله ای که از میان ویرانه های سلسله بهمنی سر برآوردند، عماد شاهی در برار^۱ و برید شاهی در بیدر، عمر کوتاهی داشتند. آنها سنی بودند، لیکن به تشیع هم تمایل داشتند. سه سلسله مستقلی که عمر زیادی داشتند، عبارت بودند از:

نظام شاهی در احمد نگر^۲، عادل شاهی در بیجاپور^۳ و قطب شاهی در گلکنده^۴ در این مناطق، تشیع شکوفا شد.

یوسف عادلشاه

یوسف عادلشاه، مؤسس سلسله عادلشاهیان دکن؛ او به یوسف عادلشاه ساوی/سواپی مشهور بود(فرشته، ۱۳۰۱ ج ۲: ۲). هفت ساله بود که پدرش درگذشت. پدر او سلطان مراد دوم عثمانی بود (فرشته، ج ۲: ۲). فرزند و جانشین سلطان مراد، سلطان محمدفتح بر آن شد تا شاهزادگان عثمانی را به قتل برساند، اما یوسف که هفت ساله بود، به کمک مادر و اقوام مادری اش از عثمانی به ایران گریخت و به شهر ساوه رفت(فرشته، ۱۳۰۱ ج ۲: ۲). خواجه عمادالدین محمود گرجستانی، تاجر ساکن ساوه، یوسف را همراه خود به ایران آورد و او را نخست به اردبیل و سپس به ساوه برد و

1 Berar

2 Ahmad nagar

3 Bijapur

4 Golconda

در ساوه وی را همراه فرزندان خود به مکتب فرستاد و او در آنجا تحت تعلیم و تربیت قرار گرفت یوسف به دلیل درگیری با خویشاوندان حاکم ساوه، ناچار از ترک ساوه شد و چندی را در قم، کاشان، اصفهان و شیراز گذراند و با کمک پیروان شیخ حیدر صفوی، به مذهب شیعه گروید و سپس به هند رفت (فرشته، ۱۳۰۱ ج ۲: ۳).

یوسف عادلشاه با ادب و هنر آشنا بود و درنوشتن خط نستعلیق، و عروض و قافیه مهارت داشت. وی از فضلا و هنرمندان حمایت و ایشان را به بیجاپور دعوت می کرد (شیرازی، ۱۳۷۳: ۱۰۵). او در راه مذهب تشیع سرمایه کلانی صرف کرد؛ مبلغ هنگفتی به کربلا و نجف فرستاد و برای ادای دین به تاجر ساوه ای، عمادالدین، در آغاز سلطنت خود مبلغ چشمگیری برای برپایی مسجد ساوه فرستاد (فرشته، ج ۲: ۶).

در دوره او بیجاپور پناهگاه امنی برای علماء، سربازان و هنرمندان ایرانی و ترک و عراقی شد. شیخ چندا مراد یوسف شاه بود که خود را نسل چهلیم امام زین العابدین علیه السلام می دانست و در بیجاپور پیروان بسیار داشت (Rizvi, 1986: 266). سرانجام یوسف عادل شاه پس از بیست سال و دو ماه سلطنت در سن هفتاد و پنج سالگی در سال ۹۱۶ قمری (۱۵۱۰ میلادی) درگذشت و پیکر او بنا بر وصیت خویش در جنب قبر شیخ جلال الدین مشهور به شیخ چندا که از فرزندان زین العابدین امام چهارم شیعیان در بیجاپور به خاک سپرده شد (فرشته، ج ۱۳: ۲-۱۴). مقبره او در بیجاپور معروف به گل گنبد از بناهای با شکوه و مشهور و معروف سبک معماری هند و اسلام است (حکمت، ۱۳۳۷: ۱۱۸).

یوسف عادل شاه در دوره بهمنیان

یوسف به کمک خواجه محمود گاوان به دربار بهمنی وارد شد و در آنجا رشد یافت، پیشرفت او در دربار بهمنی به حدی بود که محمود گاوان یوسف را پسر خوانده خود معرفی کرد (هالیستر ۱۳۷۳: ۵۳). یوسف عادل خان در ابتدا به منصب میر آخور منصوب شد (رضی الدین ۱۳۰۹: ۵: ۲۷۱). پس از مرگ نظام الملک از امرای بزرگ بهمنی که یوسف از افراد او بود، بر حسب شجاعت هایش به منصب هزاری که از مناصب بالای نظامی بود دست یافت (همان: ۶۸). سلطان محمد، عادل خان را مامور فتح ویراگر، که در تصرف جسونگرای بود فرستاد و او این منطقه را تصرف کرد. این فتح باعث کسب اعتبار فراوان برای عادل خان در دربار بهمنیان شد (همان ۵۲-۳۵۱). پس از مرگ خواجه محمود گاوان و پس از آن مرگ سلطان محمد شاه سوم بهمنی و ایجاد هرج و مرج در حکومت، یوسف نیز که خود از امرای آفاقی دربار

بهمنی بود. گروهی از امرای ترک را با وعده مقام و منصب با خود همراه کرد (نورالدین ۱۳۰۹: ۴). حکومت عادل شاهیان به عنوان یکی از حکومت های محلی و شیعه مذهب جایگزین حکومت بهمنیان توانست چندین سال در دکن فرمانروایی کند (هاشم خان ۱۹۲۵: ۷۵-۲۷۲). از همان سالهای اولیه شکل گیری پادشاهان بهمنی که ارتش آنها از دسته های مختلفی تشکیل می شد که پیوسته با یکدیگر رقابت داشتند، و شامل دو گروه می شوند، که در دسته اول بیشتر شیعه و ایرانی ها و نیز ترک ها و مغولان آسیای مرکزی بودند، دسته دیگر سنی بودند و مسلمانان جنوب هند و حبشی ها را شامل می شدند. در آن دوران گروه اول را غریبه ها، آفاقی ها یا خارجی ها (غیر دکنی) و گروه دوم را دکنی ها می نامیدند (معصومی ۱۳۸۳: ۷۴-۶۸).

حکومت عادلشاهیان

نخستین حکومتی که تشیع را به شکل رسمی، شیوه حکومت برگزید، حکومت عادلشاهیان بود (هالیستر ۱۳۷۳: ۲۹-۱۲۵) و نخستین پادشاهی که دستور خواندن خطبه به نام امامان دوازده گانه شیعه را بر منابر بیجاپور صادر کرد، یوسف عادلشاه ساوجی است (Islam, 1970: 93). البته پیش از آن، حکومت شاهان بهمنی (۹۳۴-۷۴۸ ه.ق) به عنوان نخستین حکومت مسلمان در هند زمینه نفوذ شیعه دوازده امامی را فراهم آورده بود، اما تشیع را آیین رسمی کشور نکرده بودند (احمد، ۱۳۶۷: ۲۸).

۱۴

یوسف عادل شاه پس از آن حدود بیست سال حکومت کرد (فرشته، ۱۳۰۱: ۱۳)، او در دوران حکومت خود حامی دانش و دانشمندان بود و آنها را از ایران به بیجاپور دعوت می کرد (Devare, 1991: 69).

از کتابهای مهمی که در این دوره نوشته شده، کتاب گلشن ابراهیمی معروف به تاریخ فرشته است. نویسنده این کتاب میرزا محمد قاسم فرشته استرآبادی است. گلشن ابراهیمی، تاریخی کهن در باب سلسله های محلی و مرکزی هند اسلامی است و محمد ابوالقاسم بن فرشته در بیجاپور تحت حمایت ابراهیم عادلشاه دوم، آن را تالیف کرده است. این کتاب، تاریخ مفصل سیاسی و نظامی دودمان های مسلمان دکن و دیگر بخشهای هند است و به روشن شدن تاریخ سلاطین دهلی و اوایل عصر مغول کمک فراوانی می کند (احمد، ۱۳۶۷: ۱۱۹).

دودمان عادلشاهیان در بیجاپور

پس از یوسف عادلشاه، فرزندان وی تا ۱۰۹۷ ق، حکومت نواحی وسیعی از سرزمین هند را بر عهده داشتند. در زیر شرح کامل این خاندان از دید تبار شناسی گفته خواهد شد (زامباور، ۱۳۵۶: ۴۳).

- ۱- یوسف عادلشاه: ۸۹۵-۹۱۶ ق
- ۲- اسماعیل شاه ابن یوسف: ۹۱۶-۹۴۱ ق
- ۳- ملوشاه بن اسماعیل: ۹۴۱-ق
- ۴- ابراهیم اول بن اسماعیل: ۹۴۱-۹۶۵ ق
- ۵- علی اول بن ابراهیم ۹۶۵-۹۸۸ ق
- ۶- ابراهیم شاه دوم بن طهماسب بن ابراهیم: ۹۸۸-۱۰۳۵ ق
- ۷- محمد شاه بن ابراهیم: ۱۰۳۵-۱۰۷۰ ق
- ۸- علیشاه دوم بن محمد: ۱۰۷۰-۱۰۸۳ ق
- ۹- سکندر شاه بن علی: ۱۰۸۳-۱۰۹۷ ق
- ۱۰- استیلای اورنگ زیب بر بیجاپور ۱۰۹۷ ق (نکایی، ۱۵۹)

۱۵

اسماعیل عادل شاه (۹۱۶-۹۴۱ ق / ۱۵۱۰-۱۵۳۴ م) در سنین کودکی، جانشین پدرش یوسف عادل شاه شد. «دلشاد آقا» (ملکه مادر و عمه رضاعی اسماعیل) که در اواخر حکومت یوسف از ایران به هند آمده بود، در مسائل حکومت فوق‌العاده نفوذ داشت. دلشاد آقا به «خسرو لاری»، رهبر دلاور ایرانی در دکن عنوان اسد خان بخشیده و او را برای تجدید سازمان تشکیلات حکومتی شیعه و ایران، که از طرف یوسف عادل شاه به ارث گذاشته شده بود، مأمور کرد. شاه اسماعیل صفوی یکی از نزدیکان خویش به نام ابراهیم بیگ ترکمان را به عنوان سفیر، با هدایایی گرانبها و نامه‌ای به دربار اسماعیل عادل شاه فرستاد. اسماعیل عادل شاه به سربازان خود دستور داد به تبعیت از قزلباشها که شاه اسماعیل صفوی را به پادشاهی رسانده بودند، کلاه سرخ دوازده ترک بر سر نهند. همچنین دعا برای شاه اسماعیل صفوی به خطبه‌های نماز در دکن اضافه شد (king, 1896: 460). قزلباشان یا قزل برک یا سرخ کلاهان، به طوایف مختلف ترک که با سلطان حیدر، و به ویژه با پسر او شاه اسماعیل اول صفوی در ترویج مذهب و تشیع و تحصیل سلطنت یاری کردند، گفته می‌شود. این طوایف ترک، به سبب کلاه سرخ دوازده ترکی که بر سر می‌گذاشتند به قزلباش «سرخ کلاه» معروف شدند. کلاه سرخ یا تاج قزلباش را نخست سلطان حیدر برای صوفیان و مریدان خود، که آن زمان طاقیه ترکمانی بر سر می‌بستند، ترتیب داد. در

تاریخ جهان آرا، منسوب به ابوبکر تهرانی آمده است: «... سلطان حیدر شبی در خواب دید که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، ظاهر گشته فرمود: «که ای فرزند وقت آن شد که از عقب تو فرزند ما خروج کند و کاف کفر را از روی عالم براندازد. اما می‌باید که از برای صوفیان و مریدان خود تاجی بسازی، و آن حضرت مقرض در دست داشت و هیئت تاج را برید و به دوازده ترک قرار داد. چون سلطان حیدر بیدار گردید، آن روش را در خاطر داشت و به همان روش تاجی برید و صوفیان را مقرر کرد که هر کدام تاجی بدان نحو ساخته بر سر گذارند و آن را تاج حیدری نام نهند».

علی عادل فرزند ابراهیم، بعد از مرگ پدر خود در سال ۹۶۵ ق/ ۱۵۵۸ م، سلطان بیجاپور شد. او به وسیله یک عالم شیعی به نام خواجه عنایت الله شیرازی آموزش دیده بود (توفیق شیرازی، ۱۴۷۲ م: ۳۹-۴۰). پس از پیروزی، علی عادل شاه در بیجاپور مسجد جامع، قلعه بزرگ، باغ دوازده امام علیهم السلام و باغ فدک را تأسیس کرد. باید گفت که رشد و بالندگی تشیع در دوران حکومت علی عادل شاه به سبب مهاجرت دانشمندان ایرانی به بیجاپور بود (توفیق شیرازی، ۱۴۷۲ م: ۴۶-۴۱).

ابراهیم عادل شاه دوم (۹۸۸-۱۰۳۷ ق / ۱۵۸۰-۱۶۲۷ م) جانشین علی عادل شاه، پیوندهای سلطنت عادل شاهی را با حکومت صفوی ایران بیشتر مستحکم می‌نماید. در سال ۱۰۲۲ ق وی نامه‌ای به وسیله میر خلیل الله -که قبلاً خطاط دربار شاه عباس بود، برای شاه عباس ارسال می‌دارد سلطان ابراهیم در نامه‌ای به شاه عباس اول اظهار می‌دارد که دکن هند یکی از استانهای ایران است و فرماندهان دکن که از جانب سلاطین صفوی ایران منصوب شده‌اند، وظیفه خود می‌دانند از تشیع که امانت الهی در این اقلیم (دکن) است، دفاع نمایند (مکاتیب فرمان صفویه، گ ۴۰۵-۴۰۴ آ). در دوران حکومت ابراهیم عادل شاه بسیاری از شیعیان ایرانی مقیم بیجاپور، پستهای عالی به دست آوردند. یکی از مهمترین آنان خواجه سعدالدین عنایت الله ملقب به شاه نوازخان بود. او برجسته‌ترین روحانی از شیراز محسوب می‌شد. وی همچنین ریاضیدان و معماری ماهر بود. او در سال ۱۰۰۸ ق شهری را به نام نورس پور ۱ در سه کیلومتری غرب بیجاپور بنا نمود (زبیری: ۲۸۰-۲۷۵).

رفیع الدین شیرازی مورخ معروف و مؤلف تذکره الملوک، و شعرائ معروف ایرانی نورالدین ظهوری (نذیر احمد، ۱۹۵۳ م ج ۱: ۴۷) و مالک قمی، در دوران حکومت ابراهیم عادل شاه در دکن، خدماتی ارزنده به تشیع انجام دادند. دختر ابراهیم قطب شاه و خواهر محمد قلی قطب شاه حیدر آباد به نام «ملکه جهان

سلطانه» و دختر سلطان محمد قطب حیدر آباد به نام «ملکه خدیجه سلطانه» که همسران سلاطین عادل شاهی بیجاپور بودند، در ترویج و گسترش فرهنگ تشیع در بیجاپور نقش بزرگی ایفا نمودند (قادری، ۱۹۴۶ م: ۳۰). بیشتر سلاطین بیجاپور روی سکه‌ها این جمله را حکا می‌کردند: «غلام حیدر صفر» (یعنی غلام حضرت علی علیه السلام) (زبیری، ۳۰۳-۳۰۲). سلسله عادل شاهی بناهای عظیمی بر جای گذاشته است؛ از جمله مسجد بزرگی با گنجایش پنج هزار نفر که هنوز هم به عظمت خود باقی است. گول گنبد در بیجاپور و تاج محل در آگره در یک زمان توسط معماران شیعه ایرانی از شیراز ساخته شده‌اند و به عنوان عجایب معماری در جهان شهرت دارند (ذکایی، ۱۶۰).

سیاست مذهبی یوسف عادل شاه

از آنجا که تحصیلات و پرورش یوسف در ساوه بوده است وی پس از چندی مجذوب زیارتگاه مقدس شیعه در قم و بارگاه شیخ صفی الدین اردبیلی در اردبیل شد (شیرازی، ۱۳۴۵: ۲۴-۲۶). محمود گاو، یوسف را به سمت حاکم دولت آباد منصوب کرد. پس از کشته شدن محمود گاو، یوسف، بیجاپور و بلگام را که مستقیماً تحت حکومت خواجه در آمده بود، تصرف کرد. تعداد زیادی از خارجیان، پیرامون وی گرد آمدند و بدین وسیله توانست زمینه را از دست (قاسم برید) که او نیز در صدد تسخیر بیجاپور بود خارج سازد. از این رو، قاسم به راجه ویجانگر / صاحب تاریخ فرشته، نام آن را در همه جای کتابش «بیجانگر» نوشته است. بهادر گیلانی حاکم (گوا) و (کون کان) پیشنهاد کرد که با مشارکت یکدیگر، یوسف را از میان بردارند. یوسف، متانت خویش را از دست نداد. وی معتقد بود که پشتیبانان واقعی او، ارواح طیبه ائمه معصومین علیهم السلام و روح شیخ صفی الدین اردبیلی می‌باشند و به پیروزی خویش اطمینان داشت. وی نذر کرد که در صورت پیروزی خطبه‌ها را به نام دوازه امام شروع کند. یوسف در آغاز، ارتش خویش را برای مبارزه با حاکم (ویجانگر) به حرکت در آورد ولی در میان راه در سواحل رودخانه (کریشنا) بیمار شد و مدت دو ماه در بستر ماند. به محض خلاصی از بیماری، مبلغ بیست هزار (هانس) / (سکه های طلای دکنی) / را میان علماء و ساداتی که از اهالی مدینه، کربلا و نجف، در اردوگاه وی حضور داشتند توزیع کرد. همچنین، بیست هزار هانس دیگر به خواجه عبدالله هراتی که او را در راه دکن همراهی کرده بود، داد تا با آن در ساوه مسجدی بنا کند و کانالی در شهر، حفر نماید. یوسف، موفق شد قاسم

برید را از متحدینش جدا نماید. در نوامبر ۱۴۹۴ میلادی بهادر شکست خورد و به قتل رسید. در این زمان، وی شورایی از اعیان برجسته شیعه، مانند میرزا جهانگیر قمی و حیدر بیگ را تشکیل داد. علمای شیعه، از جمله سید احمد هروی و دیگران نیز دعوت شدند. در آن شورا، وی اظهار داشت که قبلا حضرت خضر پیامبر را در عالم خواب دیده است و حضرت از وی خواسته است که وقتی او پادشاه شد به سادات و دوستداران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله احترام بگذارد و نیز مذهب شیعه اثنی عشری را تقویت کند، همچنین زمانی که تهاجم راجه ویجانگر و بهادر گیلانی، حکومت او را تهدید می‌کرده است وی نذر نموده بود که در صورت پیروزی بر آنان، مذهب شیعه را ترویج نماید. از این رو وی از آنان درخواست دارد که نظر خویش را در این باره که آیا زمان مناسب فرا رسیده است تا وی به نذرش وفا کند یا خیر، اعلام کنند برخی از حاضران، جواب مثبت دادند اما برخی دیگر، احتیاط کرده و گفتند که نهادهای سلطنت، تازه تأسیس است و محمود شاه بهمنی، وارث قانونی سلطنت هنوز در قید حیات است، ملک احمد نظام الملک بحری و فتح الله عمادالملک، سلاطین (برید شاهی)، سنی‌های متعصبی هستند و بیشتر فرماندهان نظامی عادلشاه نیز، حنفی مذهب هستند. آنان از این بیم داشتند که معرفی تشیع به عنوان دین رسمی دولت، شورش را برپا کند که سرکوبی آن مشکل باشد. یوسف عادلشاه پس از استماع این مشکلات، اظهار داشت که وی با خدا عهد بسته است و تنها خداست که می‌تواند وی را جهت انجام تعهدش یاری نماید. از سوی دیگر، اخباری از ایران می‌رسید مبنی بر این که در سال ۹۰۷ قمری (۱۵۰۱ میلادی)، شاه اسماعیل بن حیدر، شمشین شیخ صفویه که از نوادگان شیخ صفی الدین اردبیلی است، تشیع را به عنوان دین رسمی ایران اعلام کرده است. این اخبار یوسف را در تصمیم خویش راسخ‌تر ساخت. او در یک روز جمعه در ذی الحجه سال ۹۰۸ قمری (۱۵۰۳ میلادی)، به مسجد جامع بیجاپور رفت و به (نقیب خان) که از سادات محترم مشهد/تاریخ فرشته او را از سادات محترم مدینه معرفی کرده است. (فرشته، ۱۳۰۱ روضه دوم) هند بود دستور داد در نماز جمعه عبارت (اشهد ان علیا ولی الله) را به اذان اضافه نماید و خطبه نماز را به نام دوازده امام علیهم السلام خوانده و اسامی سه جانشین اول پیامبر را از آن حذف کند. فرشته در ادامه می‌نویسد: یوسف اولین حاکمی بود که تشیع را به عنوان دین رسمی در هند اعلام می‌کرد. وی در این امر، بسیار محتاطانه و با تدبیر عمل نمود. دشنام دادن به اصحاب پیامبر، مستقیم یا غیر مستقیم ممنوع بود. این سیاست، متعصبهای شیعه و سنی بیجاپور را آرام می‌ساخت. علمای فرقه جعفریه (اثنا عشریه)

و علمای شافعی و حنفی، همه در کنار هم و به شکلی دوستانه زندگی می‌کردند و هیچ نوع مناظره تنیدی با یکدیگر نداشتند. در مساجد و اماکن عبادی هر کس خداوند را مطابق اعتقادات شخصی خویش عبادت می‌کرد و هیچ کس برتری مذهب خود را نسبت به سایر مذاهب، اعلام نمی‌کرد. رهبران مذهبی، صوفی‌ها و دراویش، از این آرامش به شگفت آمده آن را از دستاوردها و کرامات پادشاه می‌دانستند. فرشته اضافه می‌کند که مولانا غیاث کمال که شیعه‌ای فرزانه، مورخ، فیلسوف و شاعر بود، تأثیر عمیقی بر افکار شاه می‌گذاشت وی در شیراز سخنرانیهای گிரایی ایراد کرده و اشعار زیبایی را می‌سرود. پس از این که یوسف عادلشاه تشیع را به عنوان دین رسمی اعلام کرد، بسیاری از اشراف، طبق مثل معروف (الناس علی دین ملوکهم) شیعه شدند و این موضوع، موجب رنجش خاطر برخی از سنی‌های متعصب شد. یوسف هوشیارانه به اشراف سنی اجازه داد که در مناطق خویش اذان را مطابق مذهب خویش بگویند و به آداب و رسوم خویش عمل کنند (فرشته، جلد ۲، ۱۰ - ۱۱، توفیق شیرازی، ۱۴۷۲ م: ۲۷ - ۳۲). آنگونه که در بساتین آمده است، اولین بار اذان طبق مذهب شیعه در جمادی الاول ۹۰۸ قمری (۱۵۰۲ میلادی) گفته شد. در تاریخ فرشته نوشته شده با این حال، مخالفت‌های اهل سنت، فروکش نکرد و این یک فرصت طلایی برای سنیهای (دکبی) و حبشی فراهم ساخت تا حکومت یوسف عادلشاه را سرنگون نمایند. همچنین برای قاسم برید که مایل بود پادشاهی بیجاپور را نابود کند، فرصت بسیار خوبی فراهم آورد. او قهرمان اتحادیه سنیها زیر نظر سلطان محمد بهمنی شد. احمد نظام شاه نیز مشتاقانه از قاسم برید حمایت کرد و به دلایل مناسب و مقتضی، سلطان قلی قطب الملک نیز که شیعه و به سلطان بهمنی وفادار بود، به این اتحادیه پیوست. یوسف از این که مستقیماً درگیر یک نبرد جدی علیه متحدین سنی شود خودداری کرده و به طرف (بیر) در منطقه احمدنگر حرکت کرد. فتح الله عمادالملک براری که به اتحادیه نپیوسته بود به یوسف خبر داد که متحدین قصد دارند با استفاده از زمینه‌های مذهبی به عنوان بهانه، بیجاپور و برار را از بین ببرند. از این رو، چاره عاقلانه، این است که وی ظاهراً از مذهب شیعه دست برداشته و وانمود کند که به وسیله عمادالملک متحول شده است و سپس از همان جا به طرف منطقه برهان پور عقب نشینی کند. این کار به او فرصتی خواهد داد تا با همکاری (قطب الملک گل کندی) چاره‌ای بیندیشد. یوسف موافقت کرد و دستوراتی به بیجاپور فرستاد تا نام ائمه علیهم السلام از خطبه‌ها حذف شود و خطبه‌ها به نام چهار خلیفه پیامبر خوانده شوند (خلفای راشدین اصطلاحی است که از سوی مسلمانان سنی در

اشاره به چهار شخصی که پس از مرگ محمد به خلافت رسیدند، به کار می‌رود. این چهار تن به ترتیب عبارت‌اند از: (ابوبکر، عمر، عثمان و علی). و سپس با تظاهر با این که با عمادالملک جنگ کرده آنجا را به سوی برهان پور ترک نمود. عمادالملک نیز برخی از نمایندگان خود را به سوی احمد نظام الملک و قطب الملک فرستاد و آنان را متقاعد ساخت که حاکم برید شاهی قصد دارد بیجاپور را به بهانه های مذهبی اشغال کند و تأکید کرد که هر چند در حال حاضر پادشاه برید شاهی دارای یک قلمرو کوچک است، اما اگر تسلط وی بر خزانه و ثروت بهمنی با حکومت بر بیجاپور ضمیمه شود دیگر برای سایر حکام دکنی ادامه حیات ممکن نخواهد بود و آنان (عمادالملک، نظام الملک و قطب الملک) نظامی هستند و مسائل مذهبی در قلمرو سایر پادشاهان به آنان مربوط نیست. روز قیامت هرکس جوابگوی اعمال خویش خواهد بود علاوه بر آن، یوسف در حضور عمادالملک از مذهب تشیع دست برداشته و آداب و رسوم شیعه را در بیجاپور متوقف کرده است. از این رو متحدین باید به قلمرو خود بازگشته و از تضعیف یکدیگر در جنگها خودداری کنند. دو فرمانروا با سخنان عمادالملک متقاعد شده و همان نیمه شب به سرزمین خویش بازگشتند. قاسم برید احساس خطر کرده و از عمادالملک خواست تا به وی کمک نماید. عمادالملک مدت چند روز به او پاسخی نداد و از سوی دیگر به یوسف اصرار کرد که به بیجاپور باز گردد. یوسف، هنگام بازگشت خویش به بیجاپور با عمادالملک متحد شد قاسم برید که متوجه خطر شده بود، لوازم و وسائل خود را رها کرده و با سلطان بهمنی به بیدر گریخت. یوسف پس از خدا حافظی با عمادالملک و بعد از سه ماه، دوباره به بیجاپور بازگشت. یوسف در بیجاپور قرائت خطبه به نام دوازده امام علیه السلام را مجدداً از سر گرفت هر چند که صاحب منصبان و اشراف اهل سنت نیز آزاد بودند که تابع مذهب خود باشند. آنگاه یوسف، سید احمد هروی را با هدایایی به سوی شاه اسماعیل صفوی فرستاده، به سلطنت رسیدن او را تبریک گفته و به او اطلاع داد که چگونه توانسته است رسماً مروج مذهب تشیع در دکن باشد. او همچنین شاه اسماعیل را به دوستی خویش مطمئن ساخت (فرشته، ۱۳۰۱: جلد ۲: ۱۲، زبیری: ۲۱ - ۲۲) سلطنت یوسف عادلشاه، بیجاپور را به پناهگاهی برای علماء، سربازان و هنرمندان ترکیه ای، ایرانی و عراقی تبدیل کرده بود. شیخ جلال الدین ملقب به (شیخ چاندا) از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام، رایزن و مشاور یوسف بود. اولاد و احفاد شیخ چاندا در بیجاپور خانواده بزرگی را تشکیل دادند اما آنگونه که فرشته می‌نویسد برخی از آنان به مذهب اهل سنت گرویدند (فرشته، ۱۳۰۱: جلد ۲: ۱۳ - ۱۴) سید احمد هروی

در مقام نخست وزیری صادقانه به یوسف و به جانشینانش خدمت کرد. به نظر می‌آید زمانی که وی در دربار ایران بوده است، فصاحت وی بسیاری از ایرانیان را بر آن داشته است که به دکن کوچ کنند. او حدود ۱۰ سال در ایران اقامت کرد (فرشته، ۱۳۰۱: ۲۰).

نتیجه:

ورود تشیع به وسیله‌ی ایرانیان در هند اتفاق افتاد؛ ایرانیانی که از اولیاء و فقها، ادبا و سیاستمداران در ایالات مختلف هند، به وسیله زبان فارسی که زبان سیاست و ادب بود، پناه گرفتند و مراتب ترقی و گسترش و توسعه فرهنگ ایرانی و اسلامی را در سایه حمایت قدرت های هندی در شمال و جنوب هند فراهم ساختند. پیدایش دول اسلامی در خاک هندوستان بمنزله تحلیل عناصر نژادی ترک، هندی، مغول در فرهنگ و تمدن ایرانی است.

با کوشش ایرانیان حاضر در دستگاه حکومتی بهمنیان، حکومت آنها به اقتدار رسید. در ابتدا در دکن شمالی سلاطین بهمنی اعلام استقلال کردند و پس از سقوط دکن بین پنج دولت که نقش بسیار زیادی در استمرار گسترش فرهنگ ایرانی و تشیع امامی تا چند دهه پس از بهمنیان داشتند، تقسیم شد (مصاحب ۱۳۸۱: ۸۵). خواجه محمود گاوآن گیلانی یکی از ایرانیانی بود که با اصلاحات خود نقش تعیین کننده‌ای در این دوره داشت. با مرگ محمود گاوآن و به دنبال آن کنار گذاشتن دیگر ایرانیان از دستگاه حکومت بهمنیان، قدرت این سلسله کاهش یافت و برخی از ایرانیان که در دستگاه حکومت محمد شاه سوم بهمنی بودند برای خود حکومت های مستقلی چون عادل شاهیان و قطب شاهیان تاسیس کردند.

وجه اهمیت سلسله عادلشاهی و ورود نخستین بارقه تشیع به وسیله‌ی آنها به هندوستان است وجه دیگر، تبار ایرانی عادلشاهیان است که به ناحیه مرکزی ایران، قم و ساوه می‌رسد و وابستگی مطلق آنها به دولت صفوی از دیگر وجوه اهمیت آنها است (باسورث ۱۳۸۱: ۶۱۳). هالیستر بر پیوند آنها با دربار صفوی برای انتشار فرهنگ ایرانی و تشیع تصریح نموده است (هالیستر ۱۳۷۳: ۲۸-۱۲۷).

در طول تاریخ جنوب هند اکثریت حاکمان مسلمان از مهاجران ایرانی بودند و با غیر مسلمانان رفتار انسانی و محبت آمیز داشتند، به ویژه با ظهور حکومت های شیعه که از جمله آنها عادلشاهیان و ایرانیها در جنوب هند بودند، که این جریان به وضوح به چشم می‌آید، که در نتیجه این دیالوگ فرهنگی در آن دوران به انجام رسید.

در انتها باید گفت که ریشه های هنر اسلامی هند به تداوم هنر ایران باستان در هندوستان باز می گردد، گوستاولوبن فرانسوی در طرح مسئله ایی استدلال می کند، چرا هنر اسلامی در هندوستان تنها از هنر ایرانی متأثر شده است و تأثیرات یونان و سایر ملل را نپذیرفته و تداوم پیدا نکرده است؟ می نویسد: زیرا روحیات ایران و هند به هم نزدیک تر و پیشینه عمارت هند مانند تمام ابنیه شرق قبل از هر چیز دینی است (گوستاولوبن ۱۳۷۷: ۱۳۳). این روح ملل است که سرنوشت آن ها را تعیین می کند و عناصر مدنیت آنها را هم رنگ خود می نماید (براند ۱۳۸۰: ۲۹۴).

منابع:

- احمد گیلانی،؟ میرزا نظام الدین؛ حدیقه السلاطین، هند.
- احمد، عزیز، (۱۳۶۷) تاریخ تفکر اسلامی در هند، عزیز احمد، مترجمان نقی لطفی - محمد جعفر یاحقی، انتشارات کیهان با همکاری شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- استرآبادی، فزونی؛ فتوحات عادل شاهی، هند.
- اینالجیق، خلیل (۱۳۸۸)، امپراتوری عثمانی (عصر متقدم)، برگردان: کیومرث قرقلو، تهران، بصیرت.
- باسورث، کلیمورد ادموند (۱۳۸۱) سلسله های اسلامی جدید (راهنمای گاه شماری و تبار شناسی)؛ انتشارات باز، تهران.
- براند روبرت، (۱۳۸۰) معماری اسلامی، ترجمه شیرازی، نشر روزنه، تهران.
- توفیق شیرازی، رفیع الدین ابن نورالدین (۱۴۷۲ م) تذکره الملوک، حیدرآباد هند.
- حسینی، نورالله بن محمد علی (شوشتری) (۱۳۰۹) تاریخ علی عادلشاهی، چاپ شریف النساء انصاری.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۴۷) سرزمین هند، تهران، چاپخانه دانشگاه.
- ذکایی، مرتضی. یوسف عادلشاه ساوجی منادی تشیع در هند، کیهان، اندیشه، س ۱۴، ش ۸۳.
- زامباور، (۱۳۵۶) نسب نامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام، ترجمه دکتر محمد جواد مشکور، کتابفروشی خیام، تهران.
- زیبری، ابراهیم، (۱۸۲۵ م) بساتین السلاطین، بی جا، چاپ بیجاپور.
- شیرازی، محمد معصوم (۱۳۴۵) طرایق الحقایق، به تصحیح محمد جعفر محبوب، تهران، ج ۳.
- شیروانی، هارون خان، بهمنیها در دکن قرون وسطی، (حیدر آباد، هند)، ج ۱ و ۲.

- طباطبای، سید علی (۱۳۵۵ ق)، برهان مآثر، دهلی، جامعه دهلی.
- فرشته، مولانا محمد قاسم بن غلامعلی، (۱۳۰۱) تاریخ هندوشاه (گلشن ابراهیمی)، جلد ۱ و ۲.
- قادری، نورالله بن قاضی سید علی محمد الحسینی (۱۹۶۴ م) تاریخ عادل شاهی، حیدر آباد.
- قزوینی، میرزا محمد طاهر وحید (۱۳۸۳) تاریخ جهان آرای عباسی، مصحح: سعید میر محمد صادق، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران.
- گاوآن، خواجه عمادالدین محمود (۱۹۴۸ م) ریاض الانشاء، حیدر آباد، هند.
- گوستاولوبین، (۱۳۷۷) تطور ملل، ترجمه علی دشتی، نشر آستان قدس رضوی.
- مصاحب، غلامحسین، (۱۳۸۱) دایرةالمعارف فارسی، امیر کبیر، تهران.
- معصومی، محسن، (۱۳۸۳) فرهنگ و تمدن اسلامی ایرانی دکن در دوره بهمنیان، پایان نامه مقطع دکتری رشته فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه تهران.
- مکاتیب فرمان صفویه، کتابخانه آصفیه، حیدرآباد، گ ۴۰۵-آ ۴۰۴.
- نذیر احمد، (۱۹۵۳ م) زندگی و آثار ظهوری، (الله آباد، ج ۱).
- هاشم خان، محمد، (۱۹۲۵ م) منتخب الباب و الحوال سلاطین ممالک دکن، گجرات و ...، تصحیح سرولزلی هیگ، به اهتمام انجمن آسیای بنگاله، کلکته.
- هالیستر، جان نورمن، (۲۳۷۳) تشیع در هند، ترجمه دکتر آذرمدخت مشایخ فریدنی، نشر دانشگاهی، تهران.
- وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۰) «تاریخ ایران و هند در کتاب ریاض الانشاء»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره های ۵۱ و ۵۲ دی و بهمن.
- یکتایی، مجید، (۱۳۵۳) فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان، تهران، اقبال.

- Devare, n.a. (1991). Short history of Persian literature at the bahmani , the adil shahi, the qutb shahi courts ,deccan.
- Islam, R. (1970). Indo-Persian Relations, published by Iranian Culture Foundation, Tehran.
- King, J.S. (1896). Cambridge History of India, the Tai or Red cap of the shia. JRAS, III.
- Rizivi, S.A. (1986). A socio - Intellectual History of the Isna' Asharis shi'is In India; Astralia; Johon Norman Hollister, The shi'a of India, New Delhi .
- Sherwani, H.Kh. (1942). Mahmud Gawan The Great Bahmani Wazir, Allahabad.